

به نام خدا

آخرین پناهگاه

نویسنده:

مجتبی مرادی



انتشارات نسل روشنی

سرشناسه	مرادی کلارده، مجتبی، ۱۳۷۵ -
عنوان و نام پدیدآور	آخرین پناهگاه / مجتبی مرادی کلارده.
مشخصات نشر	تهران: نسل روشن، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	۹۴ ص. ۱۴۱×۲۱ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۲۲-۲۴۷-۰۳۲-۶
وضعیت فهرست نویسی	فیا
موضوع	داستان های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	Persian fiction -- 20th century
رده ی کنگره	PIR۸۳۶۱
رده بندی سی	۸۴۳/۶۲
شماره شناسه ملی	۵۸۸۹۹۰۸



نام کتاب: آخرین پناهگاه
 ناشر: انتشارات نسل روشن
 نویسنده: مجتبی مرادی
 طراح جلد: شقایق خوشحال
 چاپخانه صحافی: نسل روشن
 نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸
 شمارگان: ۱۱۰ نسخه
 قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۴۷-۰۳۲-۶

آدرس: تهران - میدان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان شهید نظری شرقی، پلاک ۶۱، طبقه چهارم، واحد ۴۴B

☎ ۶۶۹۵۳۱۲۶

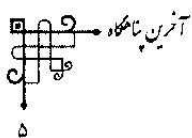
www.nasleroshan.com

📱 nasle_roshan

📧 @nasleroshan

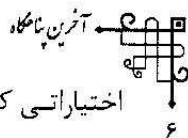
تمامی مسؤولیت ها و حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به نویسنده است،

هیچ شخص حقیقی یا حقوقی حق چاپ و برداشت تمام یا قسمتی از اثر را به صورت چاپ، فتوکپی و ... را ندارد و متخلفین به موجب بند ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از ناشرین تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند.

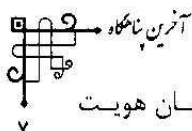


مقدمه:

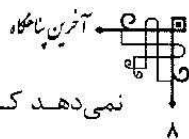
این داستان سرگذشت بدن من است؛ بدنی که می‌توانست به بهترین کمال و جایگاه برسد و یا به ظلمات کشیده شود. از فراموشی، از آنچه من از سرنوشت خود خبر نداشتم ولی با تمام قدر، با آن مبارزه کردم، این بدن من به تباهی و ظلمات کامل سپارده شد و من با تمام تلاش‌های خود با آنچه از کتاب‌ها آموخته بودم، هر انسانی و در هر جایگاهی که قرار دارد باید، به واسطه هر چه که در اختیار قرار دارد، به کمال برسد؛ کمالی که باعث شود واقعی‌اش را به نحو احسن بشناسد و هرگز به هیچ شخصی اجازه ندهد که به این منی که از خود ساخته دستبرد زنند. به یاد دارم که تمام معلمان فقط در حد کلام ما را راهنمایی می‌کردند، که شما باید من واقعی خود را شناخته و با هر امکانات و



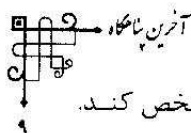
اختیاراتی که دارید، این هویت ارزشمند خود را بارور کنید و آن را به درجه‌ای از تعالی برسانید که هیچ وقت از خود ناراضی نباشید، که چرا زندگی خود را این‌گونه ساخته‌اید ولی تمام اینها، برای افزایش عزت نفس و تلاش برای قدرت بخشیدن به این من درونی، فقط و فقط در حد کلام بود. هیچ‌گاه، در عمل کمک نکردن، هیچ وقت، هیچ راهی را برای ما با عمل نشوید. درست خود روشن نکردند. تمامی استادان فقط در حد حرف بودند و وقتی در عمل کمک طلب می‌کردی هیچ چیز برای اجرا نداشتند. درست است که هر شخصی روزی که از مادر خود متولد می‌شود دارای سرنوشت خاص و قابل ستایش خود را دارا است ولی مگر ممکن این سرنوشت جلوی دست و پای ما را بگیرد و از انجام هر کاری منع کند، هرگز این چنین نخواهد بود. آدمی باید تمام تلاش‌های خود را به عمل آورد تا از ظلمات به سمت روشنایی برود که اگر این چنین نشود، آن من درونی آن شخصیت خودساخته را به رنجش کشیده. این چنین، فرد در هنگامی که به اختیار فقط به خاطر اینکه شنیده است سرنوشت کار خودش را می‌کند «تو هیچ وقت کاره‌ای در زندگی نخواهی بود» این خود شعله‌ای



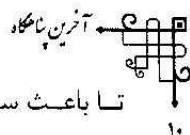
کوچک است برای نابود کشیدن هویت درونی؛ همان هویت درونی که این شخص می‌توانست به واسطهٔ آن به کمال و خودسازی ابدی برسد. آدم‌های زیادی را دور و اطرافم دیده‌ام که این سخن که بسیار ازش متنفرم خود را، نه فقط خود را، بلکه تمام اطرافیان خود را به چاه ظلمت کشیده‌اند. آیا این چنین اندیشه‌ای درست است؟ آیا فقط برای اینکه شنیده‌ای سرنوشت اختیار ندگی تو را از روز ازل تا به ابد در اختیار دارد، نه، این چنین اندیشه‌ای هیچ چیزی جز تباهی ندارد و من هرگز این را قبول ندارم و بهر مجازات سنگین شده‌ام چون این چنین اندیشهٔ من را شیطان و از روی بی‌دینی می‌دانند ولی واقعاً این‌گونه نیست. من فقط می‌گویم که سرنوشت فقط و فقط قابل احترام است ولی چیزی نیست که به واسطهٔ آن به ناامیدی کشیده شوی و خود را منزوی سازن و ازین که خود را آشکار سازی ترس داشته باشی. آدمی باید سرنوشت خود مورد احترام قرار دهد ولی باید با آن مبارزه کند و حتی با آن در آن پیروز شود؛ همان پیروز شدن در جنگ با قضا و قدر باعث تعالی فرد و قدرت بخشیدن به این من خود می‌شود که اگر این شخص چنین کند، دیگر حتی به هیچ کس اجازه



نمی‌دهد که به او دست‌یازی کند. من هم خواستم این چنین کنم؛ یعنی، با افزایش عزت نفس و قدرت‌بخشیدن به هویت اصلی‌ام، که تنها امید زندگی‌ام آن است، همان من اصلی، که به واسطه آن می‌توانم حضور خود را در اذهان و محیط پابرجا استوار نگه دارم ولی آیا ممکن است؟ آیا ممکن است که تو بخواهی کاری را انجام دهی و مشکل سر راحت نباشد؟ این یک امر داملاً غیرممکن است چون، هرگاهی که بخواهی خود را خاری ز جایی که در آن هستی و از آن ناراضی و ناخوشنود به سر می‌بری بکنی. حتماً هستند افرادی که از این کار تو خوششان نمی‌آید. به هر حال، که شده و با هر توانی که در اختیار دارند تو را به زمره بزنند چون کاری جز این ندارند. هرگز نمی‌توانند ببینند از میان خود کسی که تا دیروز هیچ تفاوتی با آنها نداشته ناگهان خواست به خود را آزاد سازد و از این گرداب تباهی خود را به سمت آیدای درخشان، که با جنگ در سرنوشت به دست آورده، بکشاند. چاره آنجا خود را همیشه در جنگال سرنوشت اسیر و زندانی می‌دانند و از این امر بسیار لذت می‌برند. در حقیقت، به نظر من، این‌گونه افراد دروغ می‌گویند که به سرنوشت ایمان دارند و خود را به



آغوش سرنوشت سپرده، آمد تا زندگی آنها را مشخص کند. این چیزی جز دروغ نیست. مگر ممکن است فردی کل عمرش را بازی بپردازد و امید به آینده درخشان داشته باشد؟ نه این غیر ممکن است. آینده جز با سخت کوشی و زحمت زیاد کشیدن به دست نخواهد آمد. کاری که من خواستم انجام دهم را تلاش می کردم تا به دست خودم به انجام رساندم ولی، همان گونه که می بینیم، در راه پیشرفت، هستند افرادی که نمی خواهند تو از آنها جدا شوی و خود را از آنها که مثل کنه ای به تو چسبیده اند و با بکنی چرت با بختی شراکت می آورد. هر آنکه در بدبختی به سر می برد، نه هم گناه رحمت می کشد که خود را از بدبختی برهاند و نه می گذارد آنکه می خواهد خود را نجات دهد این کار را بکند. چون ضعیف است، دارای هیچ هویت خود ساختگی و آن من اصلی نیست. او عادت کرده به بدبختی خود را به گردن دیگران و سرنوشت بیندازد و این مسیر راه فرار اوست. اگر همین راه را هم از دست بدهد، به نابرای ناما کشیده می شود. آری آری، من خواستم که این چنین کنم و همانند عقابی که تازه بال پرواز پیدا کرده و می خواهد زندگی خود را جدا از سرنوشت و آن گونه که خودش می خواهد بسازد



تا باعث سربلندی منِ خودش شود ولی آیا ممکن است؟
ممکنه که بتونم از میان این لاشخوران به هوا پرواز کنم؟ این
پدید نمی‌آید جز تلاش و پشتکار و آن را من داشتم و خواستم
عملی‌اش کنم ولی نشد. چون، همان‌طور که گفتم، علاوه بر
مشکلات خارجی، که افراد غریبه بودند، خانواده من هم در
میان بهم بزرگی داشتند. بعد از داستان زندگی من، خواهید
فهمید که من با احترام به سرنوشت ولی به‌طور خاصی با آن
جنگیده ... بجایش را با خواندن داستان من خواهید فهمید.